مسابقه کتاب دلخواه استاد من
خلاصه کتاب اخلاق در قرآن جلد ۱
استاد محترم سرکار خانم ثابت قدم

برای اینکه بتوانیم در حیطه‌ی اخلاق قدم برداریم باید ابتدا معتقد شویم که انسان موجودی مختار است؛ زیرا تا وقتی که مختار بودن انسان را نپذیریم نمی‌توانیم قائل باشیم که انسان می‌تواند مسیر زندگی یا اخلاق خود را تغییر دهد. گروهی از غیر متدینین معتقدند که وراثت یا محیط ما را اینگونه کرده و می‌خواهند با اعتقادات جبری شانه از زیر بار مسئولیت خالی کنند و یا بسیاری از متدینین معتقدند که اینها خواست خدا بوده و مسائل را به گردن قسمت، قضا و قدر می‌اندازند که این هم باز از عقاید جبری و فهم نادرست این امور نشأت می‌گیرد؛ زیرا افعال انسان در طول اراده خداوند متعال است و این به معنای سلب اختیار از انسان نیست و مسئولیت را از گردن انسان سلب نمی‌کند. این اصل اول در نظام موضوعه اخلاقی اسلام است.

اصل دومی که در نظام موضوعه‌ی اسلام وجود دارد این است که: اسلام دارای مطلوب نهایی است. هر فردی که اختیار دارد از انجام کارهایش هدفی دارد؛ ولی هدف داشتن با هدف نهایی یا غایت نهایی فرق دارد. بسیار اتفاق می‌افتد که انسان از انجام کاری هدف‌های مقدمه‌ایی زیادی دارد؛ ولی آنچه که هدف نهایی است، مهم است. هدف نهایی هرکسی چیزی است؛ ولی انسان‌های اخلاق‌مدار هدف نهایی را قرب خداوند متعال در نظر می‌گیرند. از آن جهت که هر کار اختیاری هدفی دارد اخلاق نیز چون جزء کارهای اختیاری است همین گونه می‌باشد و به منظور هدف و مطلوب ذاتی آن انجام می‌شود که بالاتر از آن قابل تصور نیست.

هدف نهایی از دیدگاه قرآن

از دیدگاه قرآن هدف نهایی رسیدن به فوز، فلاح و رستگاری است که فارغ از معنای لغوی آن، که به معنی لذت بردن است در نگاه افراد گوناگون متفاوت است؛ زیرا سعادت با لذت تفاوت دارد و تفاوتشان این

است که لذت معمولاً ناپایدار است ولی سعادت معمولاً پایدار و همیشگی است و آنچه در سعادت انسان کاربرد دارد این است که آن لذت هم از جهت کیفی برتری داشته باشد و هم از جهت کمی دوام بیشتری داشته باشد و این سعادت همان لذتی است که قرآن می‌فرماید: «وَ الاخرةُ خَیرٌ وَ أبقی»

در آیات قرآن نیز از این سعادت ابدی به فوز و فلاح تعبیر شده است. در بینش الهی زندگی انسان به دو مرحله تقسیم می‌شود: مرحله دنیا و مرحله آخرت.

از نظر قرآن باید دید مفهوم و مصداق سعادت و شقاوت چیست؟ از نظر قرآن مفهوم سعادت همان است که لذت بیشتری دارد و شقاوت آن چیزی است که رنجش بیشتری داشته باشد، ولی مصداق آن با بقیه تعریف‌ها و مصادیق فرق دارد و آن این است که چون لذت و الم آخرت از نظر لذایذ و آلام دنیوی ثبات و دوام بیشتری دارد این دو را به عنوان مصادیق سعادت و شقاوت معرفی می‌کند.

انسان در راه رسیدن به مقصود پیوسته با ناکامی‌ها روبروست؛ ولی با تلاش و جهاد از آنها می‌گذرد و به سعادت می‌رسد که راه رسیدن به آن هم تزکیه نفس است. «قَد أفلَحَ مَن تَزَکی».

در مواردی هدف از نماز، ذکر خدا و هدف از ذکر خداوند متعال، رسیدن به فلاح است.

کلمه فوز نیز به معنای کامیابی و رسیدن به مطلوب است اعم از کامیابی‌های مادی و معنوی؛ زیرا گمشده انسان، لذت جاودانی است و سختی‌ها را تحمل می‌کند و وقتی به فلاح رسید دیگر ورایی ندارد.

تأثیر تلاش انسان در رسیدن به هدف

انسان باید بداند که در راه رسیدن به فوز و فلاح و رستگاری هر فعالیت و عملی که انجام دهد بی‌پاسخ نمی‌ماند و پاداش آن را می‌بیند؛ در واقع این اصل موجب می‌شود انسان به سرنوشت خود حساس باشد و بداند که تا کار نکند به اثر اعمال خود نمی‌رسد و از طرف دیگر، او متحمل وبال دیگران هم نخواهد شد و همچنین آثار زیانبار رفتار دیگران متوجه او نخواهد شد که آیات زیادی در قرآن بر این اصول مهم صحه می‌گذارند و آیه‌ای که همه این مطالب را در

بردارد عبارتند از: «أَلاَّ تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى * وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسانِ إِلاَّ ما سَعى* وَ أَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرى * ثُمَّ يُجْزاهُ الْجَزاءَ الْأَوْفى» (سوره نجم،آیات۳۸-۴۱)

سؤال ۱: ممکن است در اینجا این سؤال مطرح شود که با وجودی که آیه بیان می‌کند انسان جز در سایه تلاش خود نتیجه‌ای حاصل نمی‌کند، پس چگونه این آیات با شفاعت هماهنگی دارند؟

در پاسخ باید گفت این آیات در واقع با شفاعت هماهنگی و تناسب دارد؛ زیرا شفاعت شامل هر فردی نمی‌شود؛ بلکه شامل کسی می‌شود که صلاحیت آن را به دست آورده باشد یعنی شفاعت در واقع نوعی پاداش دیگر برای صاحب آن است که از نتایج غیرمستقیم عمل نیکش است و دایره «ما سَعی» را توسعه می‌دهد و هر گونه سعی چه مستقیم و چه غیر مستقیم را شامل می‌شود.

سؤال ۲: اگر بپرسند این آیات با وعده خداوند در مورد تکفیر و احباط گناهان نمی‌سازد، چه پاسخ می‌دهیم؟

پاسخ: در واقع این قبیل آیات نیز از بخشش گناهان سخن می‌گوید و در واقع توضیح دهنده آیات «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ * وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَه» (سوره زلزله، آیات۷ و ۸) است و به اصطلاح حاکم بر آنهاست و بر عکس مورد قبلی دایره «ما سَعی» را تنگ می‌کند، پس تجسم اعمالِ گناه‌آلود مربوط به اعمالی است که تا دم مرگ باقی مانده و احباط نشده‌اند.

سؤال ۳: این آیات با این مطلب که گمراه کنندگان بار گناه گمراه شدگان را می‌کشند، منافات ندارد؟

پاسخ: نه، آنان مقداری از گناه آنها را به دوش می‌کشند، نه همه‌ی آن را. پس بار به دوش خود فرد گنهکار خواهد ماند. آن مقدار از گناهان وی که مستند به اضلال دیگری است، شخص گمراه کننده تحمل خواهد کرد، ولی چون گمراه شده هم اختیار داشته و خودش بی‌نقش نبوده، بقیه بار گناه را خود فاعل که گمراه شده به دوش می‌کشد.

ویژگی‌ها و حیثیت‌ها در مفاهیم اخلاقی

واژه‌ها و مفاهیمی که در این موارد به کار می‌روند عبارتند از:

۱- واژه‌هایی مانند سعادت و شقاوت، غایات افعال اخلاقی هستند که در مورد خود افعال اخلاقی به کار نمی‌روند، مگر به صورت مجازی.

۲- واژه‌هایی که هم برای افعال اخلاقی به کار می‌روند و هم برای اشیاء؛ این واژه‌ها زمانی که برای افعال اخلاقی اختیاری باشد به آنها اخلاقی گویند مثل خیر و شر و در غیر اینصورت افعال اخلاقی نیستند.

۳- واژه‌هایی که از ویژگی‌های افعال اخلاقی‌اند و با آن رابطه مستقیم دارند و حتی اگر برای واژه‌ی دیگری استعمال شوند مثل اعیان، تنها زمانی که برای فعل اختیاری‌اند، اخلاقی‌اند، مثل فجور و برّ.

برخی مفاهیم هستند مثل سعادت و شقاوت که اینها مطلوبیت ذاتی دارند، ولی جزء مفاهیم اخلاقی به حساب نمی‌آیند، ولی برخی دیگر از مفاهیم هستند که اخلاقی به حساب نمی‌آیند و مطلوبیت آنها بالغیر است که مربوط به صفت اختیاری انسان است. پس اگر چه همه مفاهیم اخلاقی، ارزشی هستند، ولی هر مفهوم ارزشی نمی‌تواند اخلاقی باشد. پس خود سعادت یا شقاوت، اختیاری نیستند؛ بلکه اعمال منتهی به آنها اخلاقی هستند.

مفاهیمی مثل فوز و فلاح مفاهیمی انتزاعی هستند که وجود خارجی ندارند؛ بلکه از ارتباط یک مفهوم با مفاهیم دیگر حاصل می‌شود و جنبه‌ی حسی ندارند، بلکه با توجه به مفاهیم اولیه، قابل ادراک هستند. حال هر چیز ملایم با نفسی یا به طور مستقیم و به شکل صفات یا حالات تکوینی در خود نفس تحقق می‌یابد یا اینکه در ارتباط با اشیای دیگر برای انسان حاصل می‌شود. پس موجبات سعادت به هر شکل و کیفیتی که باشند چیزی را برای نفس به وجود می‌آورند و به آن می‌افزایند که به آن کمال می‌گویند و کمال صفت وجودی است که نفس، واجد آن باشد. پس کمال و سعادت اگر چه دو مفهومند، ولی از لحاظ مصداق یکسانند.

هدایت و ضلالت

صفات و افعال اختیاری، گاهی مصداق هدایت یا ضلالتند. ممکن است فردی کاری را انجام دهد و آن مصداق هدایت یا ضلالت باشد. در واقع در هر کاری، علاوه بر هدف و نتیجه، انتخاب مسیر رسیدن به آن هدف نیز مهم است. اگر هدف و نتیجه، سعادت باشد، ولی فرد در انتخاب مسیر اشتباه کند، راه را اشتباه رفته است؛ ولی برخی هم هدف و هم مسیر را درست شناخته‌اند. پس این دو مفهوم خود اخلاقی نیستند، بلکه به این لحاظ که آن کار انسان را به هدایت می‌رساند یا نمیرساند اخلاقی تلقی می‌شوند. پس در صورتی که هدف مورد نظر انسان در کاری که انجام می‌دهد فلاح و سعادت جاودانی باشد، هدایت و ضلالتی که از آن فعل انتزاع می‌شوند، هدایت و ضلالت اخلاقی خواهد بود.

معروف و منکر

گاهی حیثیتِ شناختِ کارِ اخلاقی مورد توجه انسان قرار می‌گیرد و این توجه موجب پیدایش دو حیثیت معروف و منکر می‌شود. کارهایی را که عقلا می پسندند و در سعادت انسان نقش مثبت دارد را معروف و آنچه را عقلا نمی‌پسندند و در سعادت انسان نقش منفی دارد را منکر گویند.

این دو در مورد افعال اختیاری به کار می‌روند، ولی بالاصاله، مفاهیم اخلاقی نیستند.

عصیان و طاعت

این دو نیز از مفاهیم اصالتاً اخلاقی نیستند؛ ولی بر مصادیق همه‌ی افعال اخلاقی یا مفهوم اطاعت صدق یا مفهوم عصیان. به این ترتیب عصیان و اطاعت، به طور غیر مستقیم از مفاهیم اخلاقی به شمار می‌روند. پس مکلف اگر فرمان‌های خداوند را به کار بسته و به دستورات او گردن نهد، مطیع و در صورتی که به دستورات خداوند گردن ننهاده و کارهای وی با فرامین الهی هماهنگ نباشد، عاصی است و چون کارهای خوب، مورد امر خداوند و کارهای بد مورد نهی خداوند است، بالعرض و مع الواسطه، در زمره‌ی مفاهیم ارزشی مثبت و منفی اخلاقی قرار دارند.

مفاهیم عام اخلاقی در قرآن

مفاهیمی که در مورد افعال اخلاقی به کار می‌روند و دارای ارزش اخلاقی و مطلوبیت بالغیر هستند که به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱. مفاهیم عام انتزاعی
۲. مفاهیم خاص که مصادیق آن مفاهیم عام قرار می‌گیرند.

اکنون برخی مفاهیم عام اخلاقی موجود در قرآن را بررسی می‌کنیم:

خیر و شر: در قرآن گاه مفهوم تفضیلی دارد و صفت فعل اختیاری انسان است مثل ارجاع نزاع به خداوند متعال و حضرت رسول ﷺ (نساء، ۵۹) و گاه مفهوم تفضیلی ندارد و صفت فعل اختیاری نیست و به همین جهت جزء مفاهیم اخلاقی نمی‌باشد. مثل جایی که منظور سعادت ابدی باشد که نتیجه فعل اختیاری است و خودش اختیاری نیست. (بقره، ۲۷۲ و طه، ۷۳) اکنون سؤال این است که خیر به کدام یک از افعال اختیاری ما و براساس چه معیاری اطلاق می‌شود؟

در پاسخ می‌گوییم: کاری که در تحقق کمال انسان نقش بیشتری دارد، به خاطر تأثیری که در مطلوب و هدف نهایی دارد خیر است. (مطلوب بالغیر) به همین جهت ارزش اخلاقی دارد. شر نیز با قیود بالا شر است و در تحقق کمال انسان نقش منفی دارد و ارزش اخلاقی منفی دارد. (ضد ارزش است)

نور و ظلمت: نور و ظلمت از عناوین صفات برای فعل اختیاری انسان نیست و گاه توصیف کننده‌ی نتایج افعال اختیاری انسان است و هیچ گاه در قرآن به شکل صفات افعال اخلاقی و به عنوان مفاهیم ارزشی به معنای اخلاقی آن به کار نرفته‌اند.

حق و باطل: این مفاهیم از مفاهیم عام هستند و اختصاص به امور اخلاقی ندارند و مشترک لفظی می‌باشند و حداکثر تلاش‌ها در این زمینه صرفاً به تناسب میان این مفاهیم گوناگون و علت این اشتراک منتهی می‌شود. حق در قرآن به خداوند متعال، افعال او، مفهوم اعتباری محض، حق شفعه، حق خیار و کار اطلاق شده است. افعال اخلاقی نیز که بخشی از افعال اختیاری انسان است، در زمره موارد متعدد و مصادیق گوناگون حق و باطل به حساب می‌آیند. بنابراین

حق و باطل به طور مطلق دارای مفاهیمی عام هستند و نمی‌توانند معیار اخلاق و ملاک خیر و شر باشند و هنگامی که در مورد افعال اخلاقی به کار می‌روند مساوی با خیر و شر هستند و چیز زائدی را اثبات نمی‌کنند.

برّ و فجور: مفاهیم مخصوص افعال اختیاری انسان است و در غیر آن به کار نمی‌رود.

برّ مخصوص افعال نیک است، نه مطلق امور نیک. ولی مصادیق را مشخص نمی‌کند. در قرآن گاه در مقابل آن اثم، سیئه، جرم، فجور قرار می‌گیرد. سیئه اختصاص به اعمال اختیار ندارد و به نتایج اعمال و خود حوادث هم گفته می‌شود. جرم هم به طور دقیق نقطه مقابل برّ نیست. فجور هم درست نقطه مقابل برّ نیست و محدودتر است و گاه در مقابل تقوا به کار می‌رود. در واقع گاه یک کلمه از مصادیق نقیض آن دیگری است. برّ، در واقع برای هر چیزی به کار می‌رود که مردم خوب بدانند و پایه عقلی و منطقی داشته باشد.

بر اساس آیه‌ی«لَیْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ ظُهُورِها وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقی وَ أْتُوا الْبُیُوتَ مِنْ أَبْوابِها وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُونَ» (سوره بقره، آیه۱۸۹) از دیدگاه اسلام هر چیزی که از آداب اجتماعی سرچشمه بگیرد، الزاماً برّ نیست. پس برّ ریشه عقلایی، منطقی و واقعی دارد و اخلاق صرف آداب و رسوم بی‌اساس نیست. بنابراین اگر در جامعه‌ای کارهای خرافاتی مرسوم باشد برّ محسوب نمی‌شود. در قرآن در مقابل برّ، فجور و در مقابل ابرار، فجّار آمده است.

تقوا: تقوا اخص از برّ است و در قرآن عامل سعادت ابدی معرفی شده است.

تقوا سه ویژگی دارد: ۱- خطر مورد احتراز از ناحیه فاعل مختار باشد، اما احتراز از خطرهای طبیعت ربطی به اخلاق ندارد. ۲- آن خطر متوجه قیامت و سعادت ابدی باشد. ۳- فرد متقی در برابر خداوند تقوا پیشه کند و ترس او از خداوند متعال باشد.

پس در تقوا، خوفی وجود دارد که آن را خوف خدا گویند که یا از ترس مجازات است یا دوری از رضوان خداوند. در حد عالی تقوا علاوه بر فعل و یا ترک فعل خارجی شامل فعل و ترک فعل قلبی و باطنی

نیز هست. تقواهای دیگر مثل تقوای از روز قیامت یا آتش هم به همان بر می‌گردد، چون خداوند متعال اینها را قرار داده و فرد متقی همیشه طوری رفتار می‌کند که مورد خشنودی خداوند باشد و چون انسان با اختیار این اعمال را انجام می‌دهد، در واقع ترس از عمل خود انسان است، ولی چون مدبر حقیقی خداوند متعال است آن را به او نسبت می‌دهند. به عبارت دیگر بین ترس از خداوند متعال و تقوا معنای التزامی وجود دارد، چون تقوا یعنی خود را نگهداشتن، ولی این بدیهی است که تا انسان از چیزی نترسد، خود را حفظ نمی‌کند.

تقوا و برّ: در مورد تقوا و برّ اگر چه این دو کلمه از جهت مفهومی با هم فرق دارند، ولی از جهت مصداقی یکی هستند، چنان که آیات گوناگون قرآن نیز به آن اشاره می‌نماید.

ممکن است کسی بگوید اگر مفهوم برّ و تقوا یکی است، پس چرا در آیه «تَعاوَنُوا عَلَی الْبِرِّ وَ التَّقْوی» (سوره مائده، آیه ۲) به هم عطف شده‌اند؟

در پاسخ می‌گوییم از دو جهت می‌توان به آن پاسخ داد:

۱- اینکه برّ به معنی مطلق نیکی است، ولی مفهوم تقوا غنی‌تر است، چون معنی اطاعت از خداوند را در خود دارد.

۲- اینکه تقوا دو معنی دارد: یکی معنای وسیع که همان هر فعل و ترکی است که مورد رضای خداوند باشد و دیگری جنبه سلبی که همان پرهیزگاری است که اگر این دو واژه با هم به کار روند همان معنای سلبی مورد نظر است؛ چون واژگانی که دو معنی دارند اگر به تنهایی به کار روند مفهومشان فرق دارند و اگر جداگانه باشند یکی است.

«تقوا» مفهومی است که مبادی نفسانی فعل هم از آن ملحوظ می‌شود و خود به خود نشان می‌دهد که کار اختیاری انسان از چه مبادی نفسانی باید سرچشمه بگیرد که همان اعتقاد به خداوند متعال و معاد و نبوت است. چون کسی که از خداوند در روز قیامت می‌ترسد به دنبال این است که چه کاری مطلوب است تا انجام دهد و چه کاری بد است تا انجام ندهد و چون عقل به جایی نمی‌رسد به دنبال وحی و نبوت می‌رود و می‌توان تقوا را به عنوان تنها ملاک ارزش در افعال

اختیاری به حساب آورد. پس ایمان به این امور منشاء تقوا می‌گردد و بدون آن تقوا تحقق نمی‌یابد.

البته از یک نظر دیگر دو نوع تقوا داریم: ۱- تقوای فطری: این تقوا سبب می‌شود فرد ایمان به خدا بیاورد و از راه عقل، اعمالی را انجام دهد. ۲- تقوای شرعی: آن است که ابتدا ایمان به خدا و رسول و قیامت بیاورد و بعد تقوا پیشه کند.

از اینجا معلوم می‌شود که بین اعمال و عقاید انسان رابطه‌ی ناگسستنی وجود دارد.

صبر و علم: صبر چنان که از معنای آن بر می‌آید این است که گویی عاملی انسان را به سویی می‌کشاند و او در مقابل آن مقاومت می‌کند. صبر در قرآن گاه به صورت مطلق آمده و گاه به صورت صبر بر معصیت و یا طاعت و یا مصیبت بیان شده است.

۱- صبر بر معصیت: گاهی یک عامل درونی انسان را به یک فعالیت نامشروع دعوت می‌کند و انسان در برابر آن عامل مقاومت می‌کند که این صبر بر معصیت گفته می‌شود.

۲- صبر بر طاعت: گاهی عامل درونی انسان را از انجام کار خوبی نهی می‌کند و انسان در مقابل آن مقاومت می‌کند که آن را صبر بر طاعت می‌گویند.

۳- صبر بر مصیبت: گاه عامل خارجی است که آثار نامطلوبی در انسان می‌گذارد و او را وادار می‌کنند دست به کارهایی بزند که او را از مسیر حق منصرف می‌کند مثلاً اگر مصیبتی پیش آید به جای جزع، فزع و بی‌تابیآرامش خود را حفظ و مقاومت کند.

لازم به ذکر است که اصطبار نیز به معنی مبالغه در صبر است. مثل صبر در دقت داشتن در نماز، زیاد خواندن نماز و ... .

در مورد علم نیز باید گفت ارزش علم، مطلق نیست، بلکه با توجه به متعلق، کیفیت تحصیل و نیز کیفیت بهره‌برداری از آن قیدهایی می‌خورد که در صورت رعایت آن ارزش دارد. چون گاه علم خود موجب جنایت‌های بسیاری می‌شود و مردم را از راه حق منحرف می‌کنند.

پس ارزش علم یک ارزش وسیله‌ای است نه غایی و از آن جهت که

می‌تواند در تکامل انسان مؤثر باشد مطلوب است و گاه در سقوط انسان مؤثر است، پس ارزش مطلق ندارد. بنابراین ارزش علم تابع کیفیت بهره‌برداری از آن است و این که به چه نیتی و کدام مبادی نفسانی این امور را تحصیل کند و در چه راهی آن را به کار گیرد. پس چیزی که ارزش اخلاقی مطلق دارد، تقوا است.

احسان و عدل و ظلم: یکی از مفاهیم عام دیگر، احسان است که گاه به معنی انجام هر کار نیک و گاه به معنای بخشش به دیگران به کار رفته است.

تعبیر عدل و ظلم دقیقاً در مقابل هم نیستند و آن گونه نیست که هر جا در قرآن ظلم نباشد بتوان واژه‌ی عدل را به جای آن گذاشت؛ اگر چه از نظر لغوی، عدل درست نقطه‌ی مقابل ظلم است. با بررسی که در قرآن انجام گرفته عدل همیشه به معنای «عدالت اجتماعی» است و مفهوم ظلم در موارد غیر اجتماعی آن نیز به کار رفته است؛ ولی در مورد زندگی شخصی و اعتقاد و عمل افراد هیچ گاه واژه‌ی عدل به کار نمی‌رود. از ریشه «عدل» که همان عِدل است، نه عَدل یک مفهوم مذموم و تقریباً به معنی شرک نیز به کار رفته است. «بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُون» (سوره انعام، آیه ۱)

واژه‌ی قسط نیز گاهی مفهومی دارد مقابل ظلم و ظاهراً با مفهوم عدل مترادف است. البته گاه هم ضد عدل است یعنی ظلم و به اصطلاح ادبی« اضداد» است.

این مفاهیم به کار رفته در حقیقت مصادیق نقیض آنها هستند و لفظی که دقیقاً با این مفاهیم حقیقت داشته باشد یا وجود ندارد یا اگر وجود دارد شایع نیست.

تفاوت نظام اخلاقی اسلام با دیگر نظام‌ها

هر نظام اخلاقی سه اصل موضوعه دارد: ۱- انسان، مختار است.

۲- در اهداف اختیاری خود، هدفی را دنبال می‌کند که دارای مطلوبیت ذاتی است.

۳- یگانه راه وصول به آن هدف، انجام افعال اخلاقی است.

سعادت در نظام اخلاقی اسلام

همه‌ی نظام‌های اخلاقی به لحاظ مفاهیم کلی یکی هستند و آنچه

در آن اختلاف نظر دارند مصادیق است مثل سعادت که همه آن را قبول دارند، ولی در مصداق آن اختلاف دارند.

هر نظامی که از نظر ایدئولوژی متفاوت باشد تعریفش از سعادت نیز متفاوت خواهد بود به عنوان مثال از دیدگاه اسلام، انسان عمری نامحدود دارد و از طرف دیگر موجودی وابسته به خداوند متعال است که متناسب با چنین بینشی برای انسان یک زندگی جاودانه و بالاتر از سطح زندگی مادی مطرح می‌کند و بر عکس آن، در جهان بینی مادی، انسان به عنوان موجودی مستقل است که عمر او محدود به همین زندگی دنیا می‌باشد. البته گاه افرادی هستند که به زندگی ورای دنیایی معتقدند، ولی اعمال انسان را فقط در همین زندگی دنیوی مؤثر می‌دانند و معتقدند کاری با عالم دیگر ندارد.

بنابراین مهم‌ترین اختلاف اساسی بین نظام اخلاقی اسلام با دیگر نظام‌های اخلاقی از رابطه عمیق بین جهان بینی و اخلاق به وجود می‌آید، ولی همه‌ی اینها تفاوت در مصداق است و مفهوم آن تفاوتی ندارد. مفهوم سعادت در همه نظام‌های اسلامی یا غیر اسلامی یک مفهوم مقایسه‌ای است و به معنی دوام لذت یا دوام نسبی لذت است. در نظام اخلاقی اسلام منشاء تفاوت بر اساس ایمان به جهان پس از مرگ، از وجود لذایذ و آلام دیگر نیز خبر می‌دهد. بر همین اساس مفهوم سعادت را در مرحله نخست لذّت دائمی و جاودانی آخرت معرفی می‌کند.

راه وصول به سعادت

راه وصول به سعادت دو بعد دارد: بعد کلی که اختلافی در آن بین نظام‌های اخلاقی وجود ندارد و در این بعد هر چیزی که ما را به سعادت برساند خوب است.

بعد مصادیق و جزئیات که در این بعد بسیار احتمال اشتباه وجود دارد چون در ارزیابی کارهایی که در سرنوشت انسان تأثیر دارند لازم است که درست فکر کنند و عمیق؛ در حالی که باز هم ممکن است فکر انسان به جایی نرسد، چون بسیاری از کارها در مرحله اول از قضایای بدیهی به حساب می‌آیند، ولی بعد از مدتی فهمیده می‌شود که این گونه نیست. این گونه قضایا مشهوراتی هستند که با نوعی

تساهل و تسامح در میان مردم رواج دارد مثل دروغ مصلحت آمیز.

بنابراین از دیدگاه اسلام باید مصادیق دقیق افعال اخلاقی، خوبی و بدی آنها و حدود و شرایط و قیودشان را وحی تعیین کند و این ویژگی‌های نظام اسلام است که در این زمینه به وحی تکیه دارد.

انسان در نظام اخلاقی اسلام

در نظام اخلاقی اسلام، انسان به عنوان موجودی وابسته و نیازمند به خداوند متعال است معرفی می‌شود. با این تفکر، رابطه عبودیت و ربوبیت را مورد توجه قرار می‌دهد و بر اساس این اصل برنامه‌ریزی می‌کند که همه‌ی عالم، ملک خداوند است و همین باعث می‌شود که اگر خداوند متعال به چیزی امر کند حتی اگر نفع دنیایی یا اخروی نداشته باشد باید آن را انجام داد چون این اقتضای عبودیت است.

اگر سؤال شود آیا خداوند متعال تا به حال چنین امری فرموده است؟ باید پاسخ داد: آری مانند امر به حضرت ابراهیم ﷺ برای ذبح حضرت اسماعیل ﷺ در نظام‌های الهی هر کاری که او می‌گوید باید انجام داد خواه مصلحتی برای خود یا جامعه داشته باشد یا نه؛ و نباید چون و چرا کرد.

البته برخی از اندیشمندان مسلمان، به اشتباه گمان کردند که اساس ارزش‌های اخلاقی در اسلام، چیزی جز امر و نهی خداوند نیست؛ در حالی که حیثیت امر و نهی جدای از حیثیت ذاتی افعال است و آن‌ها خود ذاتاً متصف به خوبی و بدی می‌شوند. چنان که در آیات قرآن کریم هم آمده است: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ الْإِحْسان» (سوره نحل، آیه۹۰) و «قُلْ إِنَّ اللَّهَ لا يَأْمُرُ بِالْفَحْشاء» (سوره اعراف، آیه۲۸).

بنابراین، این امور بدون هیچ امر و نهی دارای مصادیق خارجی و انتزاعی هستند.

اساس ارزش اخلاقی در اسلام

مطلبی که در اسلام وجود دارد و در مکتب دیگر به آن توجه نشده و مهم نیست داشتن نیت صحیح است. به جز نظریه کانت که نیت را همان حکم عقل و احترام به قانون می‌داند. بقیه مکاتب اصلاً اعتقادی به داشتن نیت ندارند. در حالی که در همه کارها یک داعی و انگیزه

لازم است تا فردی کاری را انجام یا چیز دیگری را ترک کند. پس از نظر اسلام برای اینکه کاری ارزش اخلاقی پیدا کند، حسن فعلی به تنهایی کافی نیست؛ بلکه همراه آن حسن فاعلی نیز لازم خواهد بود، برای این که آثار کارهای اخلاقی بر حسن فاعلی مترتب است.

وقتی فردی فعل اختیاری را انجام می‌دهد انگیزه‌های گوناگونی ممکن است در کار باشد: ممکن است انگیزه برای تأمین نیاز مادی باشد یا ارضا عواطف مثل مادری که به فرزندش ایثار می کند یا نوعی بینش در کار باشد که فاعل آن ،آن را یک کمال بداند یا انگیزه شهرت طلبی او را وادارد که آن کار را انجام دهد یا انگیزه‌اش بالاتر از اینهاست و انگیزه‌ی الهی دارد و به خاطر خشنودی خداوند متعال این کار را می‌کند.

نظریه کانت و نقد این نظریه

کانت معتقد است فقط کاری اخلاقی است که انسان به انگیزه اطاعت از عقل آن را انجام دهد و اگر به نیت ارضاء عاطفه یا چیز دیگر باشد فایده ندارد.

این که انسان بخواهد کاری را به صرف اطاعت از عقل انجام دهد عقلانی نیست؛ زیرا همیشه در ورای اطاعت از عقل چیزهای دیگری مثل کمال نفس نهفته است و در واقع این نوع نگرش سطحی‌نگری است.

نیت از دیدگاه اسلام

از دیدگاه اسلام نیت فقط باید تحصیل رضای خداوند متعال باشد. رضای خداوند متعال مراتبی دارد. برخی فقط برای نرفتن به جهنم یا رفتن بهشت اعمال را انجام می‌دهند، ولی برخی برای رضایت و خشنودی خداوند متعال است و این امر برای آنها مطلوبیت ذاتی دارد. در آیات زیادی روی رضایت خداوند تکیه شده است، به علت اینکه در این موارد خاص، انسان بیشتر در مظان انحراف و در معرض نیت‌های نادرست است در برخی آیات گاه کسانی که نیت خدایی دارند را در مقابل کسانی که به دنبال فساد و برتری طلبی هستند قرار می‌دهد.

اکثر آیاتی که روی نیت تکیه می‌کنند مواردی است که انسان به لغزش نزدیک‌تر است و گمان می‌کند اگر برای غیر رضای خداوند هم

انجام دهد دارای ارزش است مثل هجرت، جهاد و انفاق.

بنابراین ملاک ارزش، نیت است و بسته به اینکه نیت انسان خدایی باشد یا شیطانی، موجب می‌شود کاری رشد یا سقوط کند.

نیت یک رابطه تکوینی است

نیت بیانگر یک رابطه حقیقی است و نه یک رابطه قراردادی که مثلاً گفته شود اگر چنین کردی چنان می‌کنم. این نیت است که به عمل حیات می‌بخشد و عمل بدون نیت در حقیقت یک کالبد مرده است که ارتباطی با روح و دل فاعل ایجاد نمی‌کند و نتیجه نمی‌بخشد. مثلاً در قرآن فرموده است که انفاق باید برای رضای خداوند متعال باشد، زکات و صبر نیز همین گونه است.

به طوری که رسول خدا ﷺ می‌فرمایند: «إنّما الاعمالُ بِالنیّاتِ وَ لِکُلِّ امرء ما نوی». البته نیت هم درجات دارد که گاه فقط و فقط برای رضای خداوند است و بدون واسطه به خداوند متعال می‌رسد و گاه برای رسیدن به پاداش بهشت یا دوری از عذاب جهنم است که در این صورت مع الواسطه به خداوند متعال می‌رسد.

کسی که می‌خواهد کار را برای رضای خداوند یا برای ترس از عذاب یا پاداش بهشت انجام دهد باید به روز قیامت و خداوند متعال ایمان داشته باشد به طوری که اگر ریایی انجام دهد هیچ نتیجه‌ای به دنبال ندارد و این رابطه‌ی بین ایمان و عمل را نشان می‌دهد.

حال که منشاء ارزش همه چیز ایمان است، منشاء ارزش ایمان چیست؟

ایمان امری اختیاری و قلبی است و با علم فرق دارد و به همین دلیل یک فرد می‌تواند به چیزی ایمان داشته باشد، ولی به آن کافر باشد و چنین کفری از کفر همراه جهل بدتر است. پس ایمان می‌تواند در دایره اخلاق باشد. حال اینکه انگیزه ایمان چیست می‌تواند یک نوع علم باشد علم به اینکه خداوند متعال حق است و نعمت‌ها و عذاب‌های ابدی دارد.

انگیزه انسان در ایمان آوردن، وصول کمال می‌باشد و خود این ایمان باید انگیزه‌ی چیزهای دیگر باشد. اگر کسی بگوید با انگیزه‌ی شیطانی هم می‌شود ایمان آورد؟ در جواب می‌گوییم نه! چون ایمان

امری قلبی است.

پس انگیزه‌ی ایمان، علم به اهلیت خداوند متعال برای ایمان آوردن است یا امید به پاداش و ترس از عذاب او یا انگیزه کمال جویی و ملتزم شدن به چیزی که شناخته است.

در آیات قرآن کریم، ایمان و عمل صالح با هم توأم می‌آیند و بعضی آیات فقط ایمان و برخی فقط عمل است که ممکن است موجب شبهه گردد. در ذیل آیات مربوط به ایمان و عمل صالح را بیشتر بررسی می‌کنیم:

۱- آنها که روی عمل صالح انگشت گذارده و سپس ایمان را به عنوان شرط آن ذکر می‌کند و این سری آیات فراوان است و در برخی از آیات ایمان با تقوا ذکر شده که تقوا منطبق با عمل صالح است.

۲- ایمان به تنهایی شرط سعادت و دخول در بهشت معرفی شده است.

۳- برخی آیات روی ایمان تکیه کرده اعم از این که عمل صالحی انجام داده باشد یا نه.

۴- برخی فقط کار خوب را بیان می‌کند و از آنجایی که ارزش کار اخلاقی در گرو نیت است و نیت خوب بدون ایمان به وجود نمی‌آید، پس کار خوب، مسبوق به ایمان است.

۵- برخی فقط اطاعت از خداوند متعال را می‌فرماید و روی آن تکیه می‌کند که البته زیر بنای آن نیز ایمان است .

بر عکس سیئه و اثم و ... چون برخاسته از کفر یا ملازم با آن یا ناشی از بی‌ایمانی است موجب خسران است.

پس کار هر چه خوب باشد نیازمند حسن فاعلی و نیت خالص است. پس با دقت در لسان آیات متوجه می‌شویم، ایمان مقتضی عمل است و در شرایط عادی ایمان بدون عمل ممکن نیست؛ چون ایمان حقیقی فقط علم نیست، بلکه انسان باید خود را تسلیم و ملتزم به دستورات خداوند متعال بداند و این ناظر به شرایط عادی است و مواردی که فقط عمل را ذکر می‌کند مواردی است که افراد ایمان می‌آورند، ولی فرصت عمل نمی‌یابند مثل مردن قبل از نماز ظهر برای تازه مسلمان یا مردن قبل از موسم حج برای مستطیع یا این که ایمان دارند، ولی

عمل را به خاطر تقیه ترک می‌کنند.

راه‌های جبران گناه

۱- اجتناب از گناهان کبیره

۲- توبه که خود یک عمل صالح است.

۳- شفاعت نسبت به مومنی که عمل زشتی انجام می‌دهد، ولی واجد شرایط شفاعت باشد.

لازم به ذکر است آنچه در عمل مهم است عمل صالح است اگر چه خود ایمان هم یک عمل قلبی است.

متعلق ایمان

در بسیاری از آیات، ایمان به طور مطلق آمده و متعلّق آن ذکر نشده است. برخی از مغرضین گفته‌اند: منظور از ایمانی که در قرآن روی آن تکیه می‌شود، ایمان به هدف است و منظور از هدف، برقراری جامعه‌ی بی‌طبقه و یا جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی است.

آنچه از مجموع آیات استنباط می‌شود این است که متعلّق‌های ایمان را می‌توان توحید، نبوت و معاد دانست. ملائکه نیز چون واسطه‌ی وحی و نزول کتاب بر پیامبران علیهم‌السلام هستند از متعلّقات ایمان محسوب می‌شوند و از آنجایی که مقتضای عدل خداوند این است که بین مؤمن و کافر، متقی و فاسق فرق بگذارد و قطعاً در قیامت، هر کس جزای کامل عمل خویش را می‌بیند؛ بنابراین ایمان به خداوند و عدل او نیز خود به خود متضمّن ایمان به معاد خواهد بود.

متعلّق کفر

متعلّق کفر، شرک است که همان انکار و کفر به توحید است یا انکار نبوت یا کفر به قیامت است و نفاق نیز چیزی جز کفر باطنی و ایمان ظاهری نیست.

اگر کسی بپرسد شما که می‌گویید ایمان امری قلبی است چرا با گفتن شهادتین تمام تبعات مسلمانی بر فرد بار می‌شود؟

در پاسخ باید گفت آن یک حکم فقهی ظاهری است که مصالح مسلمین تأمین شود و ارتباطی با جنبه‌های معنوی و سعادت جاودانی انسان ندارد و اگر کسی تمام احکام ظاهری را انجام داد، ولی ایمان نداشت فایده‌ای بر آن بار نمی‌شود. پس ملاک سعادت ابدی انسان

ایمان قلبی اوست و گفتن لفظ شهادتین تأثیری در آن ندارد. علاوه بر آن این نکته قابل ذکر است که ایمان باید مطلق باشد.

بنابراین ایمان باید به تمام پیامبران و تمام دستورات آن بزرگواران به صورت کامل باشد، نه اینکه به بعضی از آنها یا به بعضی از دستوراتشان باشد و به بعضی دیگر نباشد. البته این به معنی این نیست که به همان دستوراتی که پیامبران پیشین داشتند عمل کنیم، بلکه پیامبری و رسالت آن بزرگواران را از جانب خداوند متعال تصدیق کنیم و همچنین ما معتقدیم کسانی که عامداً و عالماً امامت و ولایت امیرالمومنین علیه‌السلام را انکار می‌کنند، کافر هستند. چون در واقع حکم خداوند و «ما أنزل الله» را انکار کرده‌اند.

مراتب ایمان و کفر

اولین و مهم‌ترین مرتبه ایمان این است که انسان هیچ وجود استقلالی برای هیچ موجودی قائل نباشد، خوفی جز از خدا نداشته باشد و امیدی هم جز به وجود او نداشته باشد. مرتبه بعدی این است که ایمان انسان آلوده به شرک نباشد؛ اگر معرفت انسان ناقص باشد یا آلودگی نفسانی و ضعف اخلاقی داشته باشد مثل دلبستگی به ثروت و ریاست و ... ایمان انسان به شرک آلوده می‌شود.

آلودگی‌های اخلاقی موجب ضعف ایمان و در مراتب بعد با انجام یکی دو بار به کلی موجب سلب ایمان می‌گردد. ایمان و عمل رابطه‌ی دو طرفه دارند و یک مرتبه از ایمان گاه موجب عملی می‌شود که همان عمل، ایمان را افزایش می‌دهد و در مرتبه بعد عمل دیگر ... .

آنچه در قرآن خیلی روی آن تأکید شده است، ایمان به آخرت است که موجب می‌شود بیم از عذاب یا امید به پاداش محرک اصلی انسان باشد؛ در حالی که عقلی که کانت به آن توجه می‌کند با آن فرق دارد و محرک نمی‌تواند باشد، ولی کسانی که بیم و امید به آخرت ندارند انگیزه‌ای برای به زحمت انداختن خود یا تأسی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ندارند. بر اساس آیات قران حتی زینت دادن اعمال زشت نیز بر اساس ربوبیت، به خداوند متعال نسبت داده شده است، چون خداوند متعال به خاطر اعمالشان چشم دلشان را کور کرده است. گاه نیز اعمالی از انسان سر می‌زند که کارهای زشت و گناه را در نظر انسان کوچک

جلوه می‌کند و با انجام آن اعمال به کلی از ایمان تهی می‌شوند.

راه تحصیل ارزش‌های اخلاقی

غفلت این است که انسان به خاطر تبعیت از غرایز حیوانی بدون توجه به اطراف موضوع راه نادرست را برود. از آنجایی که غفلت راه‌های معرفتی را برای انسان مسدود می‌سازد و اساس انسانیت انسان به آگاهی است، پس تا انسان از غفلت خارج نشود پا به عرصه انسانیت نگذاشته است. برخی نسبت به چیزی شک دارند ولی برخی اصلاً موضوع برایشان مطرح نیست. مشمولین آیه «بَلِ ادَّارَکَ عِلْمُهُمْ فِی الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ مِنْها بَلْ هُمْ مِنْها عَمُونَ» (سوره نمل، آیه۶۶) از دسته‌ی دومند.

نخستین مرحله‌ی توجه: نخستین مرحله‌ی توجه خارج شدن از غفلت است و این که انسان بداند غیر از امیال غریزی حقایق دیگری نیز در این عالم وجود دارد و اولین وظیفه‌ی انبیاء نیز همین «یادآوری» و «ذکر» است و برای همین به آنها «مذکّر» می‌گویند. انسان تا وقتی از غفلت خارج نشود و به فکر شناخت حق از باطل نیفتد منافق خواهد بود.

پس مومن باید اول حق‌جویی در او زنده شود و از غفلت به در آید و ثانیاً در مسیر تکامل باید این روحیه را در خود حفظ کند که هر چه دید در مرحله اول بفهمد حق کدام است و چه چیز را و بر اساس چه معیارهای عقلی و نقلی باید پذیرفت. اگر فردی فقط به فکر منافع مادی باشد به همان مقدار نفاق دارد. منافقان هم گاه مقداری ایمان دارند، ولی ایمانشان آن قدر ضعیف است که در موقع عمل رنگ می‌بازد. پس با این وصف افراد بشر همیشه پیامبرانی را به عنوان مذکر داشته‌اند. البته برخی نیز به ندای فطرت خود گوش فراداده‌اند، اما به طور عموم انبیاء عهده‌دار چنین مسئولیتی برای یادآوری بوده‌اند.

مرحله‌ی دوم توجه: در مرحله بعد انسان باید سعی کند که بعد از توجه پیدا کردن به حقایق عالم نگاه یقینی داشته باشد و یقین پیدا کند، چون شک و ظن فایده‌ای ندارد و موجب آرامش و اطمینان نمی‌گردد و اگر این‌گونه نباشد ایمان به دنبال نمی‌آورد.

البته علم مقدمه و علت ناقصه‌ی ایمان است و بدون وجود آن، ایمان تحقق نمی‌یابد. جای علم و ایمان فرق دارد، علم در ذهن جا می‌گیرد و ایمان در قلب به شرط اینکه قلب قبلاً به وسیله چیز دیگری پر و اشغال نشده باشد؛ یعنی تمایلات حیوانی آن چنان بر او مسلط نشده باشد که جایی برای انگیزه‌های دیگر باقی نمانده باشد مثل فرعون و شیطان.

شرایط ایمان

اگر راه صحیح کسب علم را پیمودیم تازه نوبت این است که ایمان بیاوریم.

پس برای ایمان آوردن دو شرط که نشأت گرفته از اختیار انسان است، لازم می‌باشد: اول ارتقاء سطح شناخت و بینش خویش و دوم تقویت میل فطری خویش به آوردن ایمان.

کسب علم علاوه بر اینکه حقیقت را برای ما روشن می‌کند، مصداق خود را در وجود ما می‌یابد و به شکوفایی میل‌های فطری کمک خواهد کرد.

راه تحصیل علم

فکر و اندیشه کردن کلید علم و بینش است. برای شناخت حق و حقیقت درباره خداوند متعال، نبوت، معاد بیندیشیم و با استفاده از براهین یقینی به نتیجه قطعی برسیم که این راه طبیعی تحصیل علم است و قرآن هم همین راه را بیان می‌فرماید تا از این رهگذر بر ایمان به آنها دست یابیم.

چنان چه تفکر در آفرینش آسمان‌ها و زمین پایه توحید و شناخت اسماء خداوند و خداشناسی و گاه معاد معرفی شده است. درباره تفکر در زمینه نبوّت نیز همین گونه است و خداوند متعال انسان‌ها را ترغیب به اندیشیدن می‌کند. مثلاً درباره زندگی پیامبر ﷺ و اینکه هرگز به مطامع دنیوی توجه نکرده‌اند و چیزی برای خود نخواسته‌اند و سال‌ها در کمال عقل با آنها زندگی کرده‌اند، توجه کنند یا اگر در جوانب دیگر زندگی ایشان شک دارند به دقت، توجه و اندیشه کنند.

علاوه بر آن خداوند متعال می‌فرمایند: «أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَ فُرادى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا» (سوره سبا، آیه ۴۶) یعنی اندیشه و تفکر باید در یک جو

آرام و دور از جوسازی‌های سیاسی و اجتماعی منحرف‌کننده و یک نفره یا دو نفره باشد و این که مثنی را مقدم فرموده، برای این است که با کمک فکری به یک دیگر، بدون اینکه تحت تأثیر جو اجتماعی قرار گیرند به نتیجه‌ی مطلوب‌تری می‌رسند. البته با استناد به آیه ۸ سوره مبارکه روم فکر چیزی مربوط به روح است و برای اینکه نتیجه مطلوبی به دست آید، نباید دهان‌بین بود و بدون دقت، نظر دیگران را پذیرفت؛ در غیر این صورت، تقلید است.

آثار ایمان و کفر

۱– آثار دنیوی: این بخش برای کسانی است که علم پیدا کرده‌اند، ولی هنوز ایمان نیاورده‌اند و ارزش‌های معنوی و اخروی کششی برایشان ندارد و توجه و تمرکزشان در ارزش‌های مادی و دنیوی خواهد بود. در قرآن کریم، خداوند متعال ابتدا به آثار دنیوی کفر و ایمان می‌پردازد. مثلاً می‌فرمایند، نتیجه کفر غرق شدن در دریاست یا آنها را به تفکر در احوال گذشتگان که کفرشان موجب عذاب شده است، ترغیب می‌کند تا موجبات تقویت انگیزه‌ی دوری از کفر و انتخاب ایمان در آنها فراهم شود.

۲– آثار اخروی: آیات بسیاری عقوبت کسانی که عمل صالح انجام داده‌اند و کسانی که کفر ورزیده‌اند را در جهان آخرت تبیین می‌کند تا تفکر در آن، منتج به ایمان آوردن و مبارزه با کفر گردد.

ایمان منشاء تقوا

ایمان در صورتی می‌تواند منشاء تقوا شود که زنده و فعال باشد. پس آگاهی همواره باید زنده باشد تا منشاء تنبُّه شود و گر نه توجه بیش از حد به مسائل مادی، معنویات را به دست فراموشی می‌سپارد. در این صورت ایمان به بار نمی‌نشیند و آثار مطلوب ندارد. چنین انسانی از انسانیت خارج شده است و حقیقت مسخ انسانی همین است که کمالات خود را فراموش کند و فراموشی خدا و غفلت از مبادی ایمان، سرچشمه می‌گیرد.

وسیله‌ی دوری از غفلت، سیر در آفاق و انفس است و این سیر و حرکت با ماشین و هواپیما نیست، بلکه حرکتی است که باید همراه فکر و اندیشه باشد تا دل رفته را بازیابند و بصیرت پیدا کنند و به

جای غرق شدن در حوادث و اشیاء به خود بیاییم و به بلندترین شاخه‌های شجره توحید بنشینیم.

به چه بیندیشیم؟

۱- دقت برای تشخیص کار خوب از بد: آنچه را عقل می‌فهمد از عقل و بقیه از شرع.

۲- آثار دنیوی و اخروی فعل: چه آثار مطلوب کارهای خوب و چه آثار نامطلوب کارهای بد.

در مراحل بالاتر حضور خداوند متعال و اینکه او ناظر است و به همه‌ی کارهای ما آگاهی دارد و البته تفکر در نعمت‌های خداوند متعال و محبت خداوند نسبت به بندگان، منجر به افزایش محبت ما نسبت به خداوند می‌شود و اطاعت از او در ما فعال می‌گردد. این نوع تفکر باعث افزایش انگیزه در اطاعت از خداوند متعال می‌شود و در این صورت بسیاری از مشکلات زندگی شخصی و اجتماعی ما حل خواهد شد.

عوامل کلی سقوط انسانی

عوامل سقوط انسان در قرآن عبارتند از:

۱- هوای نفس ۲- دنیا ۳- شیطان

هر عاملی است که موجب ضعف ایمان، سلب ایمان و یا عدم تحقق ایمان است می‌توان تحت عنوان هوای نفس نامید. این هوای نفس دل انسان را می‌رباید تا جای ایمان نباشد.

آیات بسیاری در قرآن به بحث هوای نفس و این که هوای نفس چیست و سرانجام تبعیت کنندگان را بیان می‌فرماید و در جای دیگر می فرماید: پیروی از هوای نفس با هدایت انبیاء تعارض دارد به طوری که موجب تکذیب و قتل انبیاء می‌شود و در آیه دیگری خوف از خدا و نهی از هوای نفس را منجر به استقرار در بهشت می‌داند.

توضیح هوای نفس: باید در مورد نفس و مراتب آن توضیحاتی بدهیم و این که برخی از فلاسفه دو خود طبیعی و انسانی (خدایی) برای انسان قائل شده‌اند و بعضی آن را در مراتب متعدد دسته‌بندی می‌کنند، از جهت لغوی این کلمه به معنی شخص یا من است و تفاوت آن در ویژگی‌های مختلفی است که برای آن قائل می‌شوند و

برخی اوقات بد و برخی اوقات خوب معرفی می‌شود. برخی نفس را به معنی روح گرفته‌اند، ولی این نظر درستی نیست، چون این کلمه به خداوند هم نسبت داده شده، در حالی که خداوند متعال روح ندارد.

البته باید دانست که علت خوب و بد معرفی شدن نفس گرایش‌هایی است که در آن قرار دارد و این به معنی آن نیست که گرایش به خیر و نیکی یا شر و بدی در ما وجود دارد؛ بلکه مصادیق آن خوبی یا بدی مورد گرایش نفس ماست. پس نفس به خاطر تنوع این گرایش‌ها تنوع می‌یابد. این گرایش‌ها می‌خواهند اشباع شوند، حال یا از راه مشروع یا نامشروع. در مواردی که نفس از راه خلاف و غیرمشروع خود را ارضاء کند «أمّاره بالسوء» است. گروهی دیگری از گرایش‌ها ما را به سعادت و کمال می‌کشانند که مصادیق آنها را باید از عقل و وحی گرفت. این امیال برخی از ابتدای تولد بالفعل هستند مثل غرایز مادی، ولی برخی بالقوه‌اند و احتیاج به پرورش دارند و در برخی مثل امامان معصوم ﷺ از اول فعلیت دارد.

بنابراین نفس یک حقیقت در مراحل مختلف است که بر اثر شرایط مختلفی که دارد و فعالیت‌های مختلفی که انجام می‌دهد و بهره‌های مختلفی که می‌گیرد این عناوین بر آن بار می‌شود.

پس همان یک نفس در مراحل گوناگون اشکال مختلفی به خود می‌گیرد. البته امّاره بودن نفس به این معنا نیست که به روشنی به آنچه بد است فرمان دهد، بلکه نفس، خواسته‌هایی دارد که احیاناً متعلق آن مصادیق سوء است.

بنابراین راه تحصیل همه ارزش‌ها این است که هوای نفس را بشناسیم و سپس با آن مبارزه کنیم، یعنی اگر فردی در مرحله‌ی اول فقط از امیال حیوانی و غریزی خود اطاعت کند بدون این که فکری کند که آیا این کار چه نتیجه‌ای در سرنوشت اخرویش می‌گذارد؛ این همان پیروی از هوای نفس است، ولی اگر فکر کرد و عقل خود را به کار گرفت با هوای نفس خود مقابله کرده است.

عقل در واقع نیرویی حساب‌گر است که می‌سنجد این کار مورد نظر چه تأثیری نسبت به آینده و سرنوشت و آخرت ما دارد. عقل اصلاً از سنخ کشش نیست، کارش راه نشان دادن است و جایی که گفته

می‌شود عقل با نفس می‌جنگد در واقع مرتبه‌ای از نفس است که به انگیزه‌ی کمال جویی با غرایز کور می‌جنگد و در واقع در نفس کشش‌های دیگر نیز مندرج است. پس آن عقل مدرک منظور نیست، بلکه منظور، کشش‌هایی است که حرکتشان بر وفق روشنگری و سنجش عقل و مورد تصدیق اوست. هوای نفس مانع ایمان می‌شود؛ زیرا بسیار اتفاق می‌افتد که انسان چیزی را می‌فهمد، ولی دلش نمی‌خواهد آن کار را انجام دهد و این همان هوای نفس است و به تعبیر قرآن، در قلوبشان «مرض» و «زیغ» (انحراف از تعادل) است.

راه درست مبارزه با هوای نفس

باید از راه اندیشه درست، انگیزه‌های رحمانی را ایجاد و یا دقیق‌تر بگوییم بیدار و هشیار کرد تا بتواند از تاخت و تاز هوای نفس جلوگیری کرد.

البته این میل‌های مدافع فطرتاً در ما وجود دارد که باید آن را از خواب بیدار کرده و شکوفا ساخت و چیزی که می‌تواند آن میل‌های خفته را بیدار کند، ادراک است که می‌تواند این کار را بکند.

آن میل‌های نهفته علاوه بر توجه و درک اصول به چیزی دیگر که همان خوف و رجا باشد نیاز دارد تا شوق آدمی را برانگیزد و ترس از محرومیت و امید دستیابی به پاداش‌ها باعث افزایش انگیزه می‌گردد.

دنیا

برخی گمان می‌کنند بین دنیا و آخرت تعارض و تضاد وجود دارد در حالی که این گونه نیست. بسیار دیده شده که افرادی هم در دنیا متنعم بوده‌اند و هم در آخرت وعده تنعم دارند مثل حضرت ابراهیم و سلیمان ﷺ و افرادی که هم در دنیا گرفتارند و هم در آخرت مثل منافقان و برخی دیگر دنیا را دارند، ولی آخرت را ندارند و برخی دنیا را ندارند، ولی در آخرت متنعمند. اجتماع و فرقشان همه اتفاقی است و هر یک تابع قانون بوده و سنتی الهی حاکم بر آن می‌باشد.

در مورد واژه دنیا که گاه به تنهایی در قرآن آمده و موصوفی ندارد نظرات گوناگونی داده شده است، ولی با توجه به آیات دیگری که موصوف آن واژه حیات است، می‌توان گفت لفظ «دنیا» به شکل توصیفی برای زندگی به کار رفته است. دنیا و آخرت در واقع دو وضع

هستند برای زندگی یک موجود زنده که می‌تواند دو گونه حیات و زندگی داشته باشد: یکی زندگی فعلی و نزدیک‌تر که همان حیات دنیاست و دیگری زندگی دورتر که مربوط به حیات آخرت است.

علاوه بر انسان جن نیز دو حیات دارد و هر موجود زنده دیگری که بتوان برای او حشر را ثابت کرد همین گونه است. حال جای این سؤال است که آیا زندگی انسان در دنیا ارزش مثبت دارد یا منفی؟ زندگی انسان در دنیا از این جهت که مزرعه آخرت است ارزش فوق العاده مثبت دارد، چون انسان با عمر کوتاهش می‌تواند سعادت بی‌نهایت را برای خود رقم بزند.

حال چرا در برخی از آیات قرآن کریم از آن مذمّت شده است؟

این از کیفیت رابطه انسان و برخورد وی با دنیا پیدا می‌شود که می‌تواند برای آینده‌ی انسان مفید یا مضرّ، مثبت یا منفی باشد.

منظور از این رابطه، خوردن و آشامیدن و ... نیست، بلکه منظور این است که رابطه قلبی و روحی با دنیا باید تحت نظم بوده و از شکل خاصی برخوردار باشد. پس ما باید بینش خود را نسبت به دنیا تصحیح کنیم.

ابتدا بدانیم که زندگی دنیا منحصر به این دنیای مادی نیست و این که این دنیا راه و وسیله‌ای برای رسیدن به هدف آخرت است؛ در واقع دنیا را هدف گرفتن یعنی چیزی را هدف بگیریم که حقیقت ندارد. مثل کسی که به هدف رفتن به تهران در جای خوش آب و هوایی اتراق می‌کند و از هدف غافل می‌شود. پس نقطه‌ی اساسی انحراف این است که انسان بیش از حد به دنیا توجه کند و نگران آن باشد و به طور مستقل به آن توجه کند و بدان اهتمام ورزد؛ ولی اگر به آن از جایگاه ثبات و ابدیت توجه نکند و جایگاه ثبات را آخرت بداند نگاه درستی است.

پس فراهم آوردن غذا و پوشاک و ... برای رفتن و رسیدن در این راه لازم است و گر نه قبل از رسیدن به کمال انسانی و شکفتن استعدادها و فعلیت یافتن قوا در نیمه راه می‌ماند.

بنابراین آنچه مضرّ است دلبستگی پیدا کردن به دنیاست و گر نه خود دنیا مضرّ و بد نیست و در واقع آن چه موضوع علم اخلاق قرار

می‌گیرد رفتار انسان است، رفتار اختیاری انسان که موضوع اخلاق و متعلق ارزش یا ضد ارزش اخلاقی قرار می‌گیرد. چون دنیا منهای رفتار انسان از امور عینی است که موضوع اخلاق و ارزش اخلاقی قرار نمی‌گیرد.

موضوع و متعلَّق خواسته‌های نفسانی که منهای آخرت دنبال می‌شود را دنیا می‌گوییم، دنیای مذموم که انسان را از آخرت باز می‌دارد. پس هوای نفس و دنیا به هم مربوطند و دنیا موضوع و متعلَّق هوای نفس است.

شیطان

در قرآن، شیطان سمبل ضد اخلاقی معرفی شده و او را که نام دیگرش ابلیس است موجود مستقلی به حساب آورده، اگر چه به انسان شرور نیز اطلاق شده است. کار شیطان وسوسه کردن است که این کار را به وسیله تزئین اعمال زشت یا دادن وعده‌های دروغ به انسان که اگر این کار را بکنی چنین و چنان می‌شود یا ترساندن انسان که انسان را نسبت به آینده بیمناک می‌کند انجام می‌دهد و از این طریق مانع انجام خیر می‌شود.

رابطه‌ی شیطان و هوای نفس

شیطان از کانال هواهای نفسانی در انسان نفوذ می‌کند و کار و تلاش وی را تأیید یا تغییر می‌دهد و شیطان، کمک کار هوای نفس است. در واقع شیطان همان هوای نفس را تزئین می‌کند و نتیجه کار شیطان دوری از یاد خدا، جلب توجه بیش از حد به مادیات است و او بر انسان مسلط می‌شود و عامل آن تسلط، سوء اختیار خود انسان است.

شیطان در مقابل هوای نفس، استقلال وجودی دارد، ولی استقلال عملی ندارد. پس هوای نفس، موضوع یا متعلَّقش هوای دنیاست و به وسیله شیطان تایید و تزئین می‌گردد.

دسته‌بندی مباحث اخلاقی

ارسطو اخلاق را به ملکات راسخه در نفس که در اثر تکرار عمل حاصل می‌شود تفسیر کرده است. قوایی که در پیدایش افعال و به دنبال آن ملکات انسان مؤثر هستند سه دسته‌اند: ۱- قوه عقلیه ۲-

قوه شهویه ۳- قوه غضبیه

قلمرو اخلاق و موضوع آن همه کارهای ارزشی انسان را که متصِّف به خوب و بد می شوند و می‌توانند برای نفس انسانی، کمالی را فراهم آورند یا موجب پیدایش رذیلت و نقصی در نفس شوند در بر می‌گیرد.

برای این دسته‌بندی یا باید به متعلقات افعال اختیاری توجه شود که گاه خود، فاعل است که در حیطه اخلاق فردی قرار می‌گیرد که در آنها اصالتاً رابطه با خدا منظور نیست هر چند با خدا یا مردم هم مرتبط شود مثل شکم بارگی، گاهی نیز در ارتباط با دیگران هستند که به آن اخلاق اجتماعی گویند مثل احسان به دیگران و گاه در ارتباط با خداوند متعال است که به آن اخلاق الهی گویند مثل یاد خدا و نماز و روزه.

تقسیم‌بندی دیگر به تناسب مبادی نفسانی افعال است:

۱- منشاء غریزی دارد: خوردن و آشامیدن و ... .

۲- گاه منشاء افعال، تأثرات روحی است: ترس و وحشت که در روان شناسی انفعالات نام دارد.

۳- تمایلات عالی انسانی یا تمایلات فطری: حقیقت جویی و ... که مبداء و غایت مادی ندارد.

۴- گاه رفتارهای انسانی منشاء احساس و عاطفی دارند که گاه این رفتارها از عواطف مثبت انسان نشأت می‌گیرد مثل محبت و گاه رفتارهایی که منشأشان عواطف منفی انسان است مثل تنفر.

افعال اختیاری گاه درونی هستند و گاه از طریق اعضای بدن به بیرون منتقل می‌گردد و از آنجا که انگیزه هر چه باشد با قلب سر و کار دارد باید بدانیم قلب چیست؟

آن گونه که از آیات قرآن بر می‌آید: قلب با قلب صنوبری که در جسم قرار دارد متفاوت است و در واقع مرکز درک و ادراک است، هم ادراک حصولی که به وسیله تعقل و تفقه و تدبّر انجام می‌شود و هم ادراک حضوری و هم تلقی وحی که برای پیامبران الهی امکان دارد. در قرآن حالات گوناگونی به قلب نسبت داده شده از جمله: ترس، رعب (ترس‌های منفی)، اضطراب، حسرت، غیظ، قساوت، غلظت، خشوع، لینت، رأفت، رحمت، اخبات، غفلت، اثم، ذکر، توجه، انابه،

قصد و عمد، اطمینان، سکینه، تثبیت، ایمان، تقوا، طمع، زیغ، اشمئزاز، صغو، لهو، إباء، انکار، کذب، نفاق و حمیّت، فزع، طهارت، امتحان، پاکیزگی، سلامت و مرض. به هر حال قلب در هیچ جای قرآن به معنی آن قلب صنوبری، جسمی نیست و کارهایی را که به قلب نسبت داده شده، در واقع می‌توان گفت همان روح است. قلب گاه منشاء حیات معرفی شده که می‌تواند هم حیات حیوانی و نباتی و انسانی باشد، ولی از دیدگاه قرآن منظور همان حیات انسانی است و کلمه «قلب» و «فؤاد» هم در قرآن یکی است، زیرا در آیات مختلف، کارها و صفات مشابهی به قلب و فؤاد نسبت داده شده است.

صدر

منظور ظرف و جایگاه قلب است که صدر مادی به تبع قلب مادی بوده و صدر غیرمادی نیز به تبع قلب غیر مادی است که می‌توان گفت همان روح است که گشاد یا تنگ می‌شود. با این اوصاف خصوصیات قلب سه دسته است:

۱- یک دسته آنها که نفیاً یا اثباتاً به انواع مختلف شناخت مربوط می‌شوند.

۲- آنها که به بعد گرایش مربوط می‌شوند و میل‌های متنوع را بیان می‌کنند.

۳- آن خصوصیاتی که به قصد و نیت و اراده مربوط است.

به جز غذا خوردن در ابتدای تولد هیچ کدام فعلیت ندارد. برخی نیز مثل غریزه جنسی و حواس ظاهری انسان که از ابتدا بالقوه هستند و در زمره اخلاق قرار نمی‌گیرد؛ ولی جایی که اختیار و اکتساب در فعلیت یافتن آن نقش دارد، آنجا قلمرو اخلاق است و مورد ارزش اخلاقی مثبت یا منفی قرار می‌گیرد. جهل فطری که انسان با آن آفریده می‌شود، گر چه امری غیر اختیاری است، اخلاقی نیست، ولی بیرون رفتن از جهل فطری کاملاً اختیاری است و در زمره موضوعات اخلاقی است.

معرفت خدا

تحصیل علم نسبت به متعلَّق ایمان که خداوند متعال، ارسال رسل، انزال کتب و بعث و نشور و حساب می‌باشد، شرط لازم برای پیدایش

ایمان در نفس است. راه تحصیل معرفت چیست؟

معرفت خدا چیست؟

شناخت خدا یا حضوری است یا حصولی؛ شناخت حضوری درک یا خداشناسی فطری است در مرتبه بعد آن علمی حضوری است که انسان با فعلیت خود به آن نائل می‌شود. البته این دو نوع علم مورد نظر ما نیست چون اختیاری نیست. علم دیگر علم حصولی است که نوعی از خداشناسی است که وجود خداوند متعال و صفات و افعال او در قرآن از راه عقل اثبات می‌گردد.

خداشناسی از جهت این که ریشه تمام کارهای اخلاقی است دارای ارزش است.

رابطه خداشناسی و ایمان این است که خداشناسی از راه تجزیه و تحلیل و به کارگیری زیاد و تکرار توجه به آن در زنده و فعال بودن ایمان مؤثر است.

راه خداشناسی، اقامه برهان است؛ قرآن کریم نیز در زمینه خداشناسی و مسائل اعتقادی برای اقناع عقول و اندیشه‌های مردم به اقامه برهان می‌پردازد.

انگیزه‌های خداشناسی

برای اینکه انسان به دنبال شناخت خداوند متعال برود انگیزه‌های گوناگونی ممکن است در کار باشد:

الف) فطرت حقیقت‌جویی که انسان را به جستجوی حقیقت می‌کشاند. البته همه در این نوع معرفت یکسان نیستند. برخی از مردم بیشتر به دنبال این حس درونی خود هستند و برخی کمتر. معمولاً در کنار این انگیزه، انگیزه‌های دیگری نیز قرار دارد. قرآن کریم هم این گرایش را بیان می‌کند و هم مصادیق آن را تعیین کرده و هم حق را می‌شناساند.

ب) انگیزه دومی حب ذات است؛ زیرا انسان همیشه دوست دارد از حیوانات متمایز باشد و این تمایز که ناشی از حب ذات است در سایه‌ی زندگی عقلانی حاصل می‌شود.

ج) انگیزه‌ی بعدی، فطرت حق شناسی است که در انسان وجود دارد و همواره به دنبال به جا آوردن سپاس از منعم خود است.

د) انگیزه‌ی دیگری که در زمینه خداشناسی وجود دارد تمایل به تقرب و نزدیک شدن به یک مقام بلند مرتبه و یک موجود کامل و قدرتمند است که نمود آن را می‌توان در ابعاد گوناگون زندگی بشر مشاهده کرد.

این انگیزه‌ها مهم‌ترین و اصیل‌ترین انگیزه‌های خداشناسی در انسان است؛ ولی در این میان انگیزه‌های دیگری نیز می‌توان بیان کرد:

الف) انگیزه‌ی منفعت‌طلبی انسان‌ها یکی از آنهاست که به دنبال کسب منافع مادی هستند و این که این احتمال وجود داشته باشد که خداوند متعال، منافع مادی برای انسان در نظر گرفته باشد که با خداشناسی انسان به آن نائل گردد.

ب) انگیزه دفع الم و رنج گریزی که می‌توان گفت همراه انگیزه منفعت‌طلبی که قبل از این نام بردیم دو روی یک سکه است.

ج) عامل دیگر، کسب منافع و مصالح بشری است. تمام جوامع بشری امروزه به دنبال این هستند که با توسل به آن انگیزه‌ی نیرومند در راه اصلاح جامعه بکوشند.

موانع معرفت

الف) حس گرایی: توجه بیش از حد به امور مادی باعث می‌شود انسان معلومات خود را بیشتر از کانال حس به کف آورد و یا حتی در محسوسات منحصر کند و از توجه به معقولات دوری کند و این مانع معرفت خداست. چنان که آیات زیادی نیز به این امر می‌پردازد. البته این مطلب به معنای آن نیست که ادراکات حسی خوب نیستند، بلکه اگر در جایگاه اصلی خود قرار گیرند و به عنوان وسیله تلقی شوند، لازم و ضروری هستند و می‌تواند ما را به مقصد برسانند.

ب) تقلید: تقلید از دیگران برای افرادی پیش می‌آید که دچار ضعف و سستی خرد و اندیشه هستند و به جای این که خود بیندیشند و عقل و فکر خود را به طرز صحیح به کار اندازند، دربست به اعتقاد دیگران اعتماد کرده و معتقدات خود را از ایشان می‌گیرند. یکی از مظاهر تقلید، تبعیت بی‌چون و چرا از اعتقادات پدران و مادران است، مثل عقاید مشرکان که با اظهار آن از اطاعت پیامبران ﷺ سر باز می‌زدند و گاهی برخی، از ملل دیگر تقلید می‌کنند، چنان که بنی

اسرائیل این گونه بوده‌اند. آن چه قرآن محکوم می‌کند تقلید کورکورانه و چشم و گوش بسته از عقاید دیگران است که جلوی رشد مادی و معنوی و فکری و عقلانی انسان را می‌گیرد.

ج) اعتماد به ظن: عادت اعتماد به ظن کم کم در انسان حاصل می‌شود. اگر چه انسان در مسائل روزمره زندگی نمی‌تواند نسبت به همه چیز یقین حاصل کند، اما این نباید به منزله یک عادت در انسان شود و در اعتقاداتش هم همین گونه رفتار کند؛ بلکه باید سعی کند در اعتقادات به یقین دست یابد.

منظور از اعتماد به ظن دو چیز است: اول این که اعتماد بر اعتقاد خلاف واقع کند هر چند اعتقادی جزمی باشد، چون در این صورت به حقیقت نرسیده است. دوم این که اعتقادش غیر جزمی باشد یعنی ظن و گمان داشته باشد هر چند که مطابق با واقع باشد، چون در این حالت راه و روش او نامطمئن است و از استحکام لازم برخوردار نیست.

گرایشات معارض

غیر از موانعی که در بالا ذکر شد موانع دیگری هم وجود دارد که بیشتر مربوط به بعد گرایش است. در قرآن کریم در ارتباط با اندیشه درست سه نوع مانع معرفی می‌شود:

الف) لذایذ آنی و هوس‌های لحظه‌ای: این امر مانع رسیدن به معرفت درست در انسان می‌شود. البته لذات مادی هم برای رسیدن به مقصد لازم است، ولی گاه مانع اندیشیدن درست و آینده نگری است که این خطرناک است.

ب) آینده نگری افراطی: برخی به فکر لذات آنی نیستند و فکر خود را صرف به دست آوردن ثروت و جاه و مقام و ... در آینده می‌کنند و این فکر و برنامه‌ریزی بیش از حد آنها برای دنیا، مانع از معرفت درست آنها می‌گردد.

ج) دشمنی و انزجار نسبت به خداوند متعال، پیامبر و دین: این گروه فکرشان در اسارت گرایشات منفی و عناد و دشمنی با خداست. هر چند این عناد و دشمنی به نوبه خود فرعی بوده و منعکس از جاه‌طلبی یا توجه بیش از حدشان به دنیا می‌باشد.

به طور کلی این گرایش‌ها را می‌توان در سه گرایش خلاصه کرد:

۱. گرایش به خوشی که در قرآن از سردمداران آن به مترفین تعبیر شده است. ۲. گرایش به موقعیت اجتماعی دارند و گمان می‌کنند توجه به خدا و قیامت انسان را از موقعیت اجتماعیش دور می‌کند. ۳. گرایش به استکبار و خود بزرگ‌بینی دارند که در افراد مختلف متفاوت است؛ به طوری که تواضع در برابر دیگران و بعضاً خداوند متعال را ننگ می‌دانند که تکبر در برابر خداوند متعال، بالاترین مرتبه استکبار است مثل سجده نکردن شیطان.

آثار معرفت انسان به خداوند متعال

از آثار معرفت به خدا، خشوع و خشیت است که قرآن نیز به آن اشاره می‌کند. برخی اوقات قلب که همان روح انسانی است حالتی متناسب با معرفت خاصی که به دست آورده است، پیدا می‌کند، ولی گاهی زمینه روانی انسان طوری است که از آن تأثیر نمی‌گیرد که به آن قساوت قلب گویند. چنان که انحراف در بعد قلب را زیغ گویند.

عکس العمل وعظ در قلب افراد یکسان نیست؛ یکی غش می‌کند و دیگری اصلاً عکس العملی ندارد. قرآن کریم نیز به این حقیقت اشاره دارد. آیات گویای این است که دل‌های مردمان دو گونه است: یکی نرم است و تحت تأثیر معارف قرار می‌گیرد که موجب تغییر رفتار می‌گردد. دیگری سخت است و تحت تأثیر حقایق قرار نمی‌گیرد. این تأثیرپذیری قلب در زبان فارسی دل شکستگی نام دارد. در زندگی روزمره هم این حالات برای افراد پیش می‌آید که دل می‌شکند و اشک جاری می‌گردد. این امر گاه به خاطر امور مادی و گاه امور معنوی است، مثل کسانی که در قرآن اشاره می‌فرماید که به خاطر نداشتن اسلحه مجبور بودند به جنگ نروند و این باعث گریه‌شان شده بود.

گاه عامل گریه، شوق است. این گریه‌ها فطری است و به همین دلیل در دایره خوب یا بد اخلاقی قرار نمی‌گیرند، ولی اگر به خاطر مطلوب ارزشمندی باشد خودش ارزش است مثل شوق شنیدن آیات خداوند.

بنابراین ارزش گریه‌ها و خنده‌ها تحت تأثیر عوامل شوق و اندوه و شادی و غم است. البته شکسته شدن دل چه برای امور معنوی باشد

یا برای امور مادی، به خودی خود در برابر قساوت قلب ارزش دارد. دلی که نسبت به خدای متعال و آن چه مربوط به اوست متأثر نمی‌شود در واقع قساوت دارد. پس علم و معرفت در ایجاد حالات مناسب در دل و رفتار مناسب در اعضاء، علت تامه نیست، بلکه شرایط و زمینه‌های دیگری نیز لازم است که یکی از آنها همین رقت قلب داشتن است.

به عنوان مثال درک عظمت خداوند متعال در افراد مختلف متفاوت است. این حقیقت یک باره قابل درک نیست و باید ابتدا مفهوم عظمت را در مادیات مورد توجه قرار دهیم و با تجرید آن از ویژگی‌های مادی آن را به مافوق طبیعت هم نسبت دهیم. این یک روش کلی است که در درک عظمت و قدرت و حیات و همه‌ی مفاهیمی که به خداوند متعال نسبت می‌دهیم باید رعایت شود.

اِخبات: فردی که عظمت الهی به شکلی برایش جلوه کند، در این صورت حالت خاصی برایش پیدا می‌شود که در آیات و روایات آمده و از این حالت تواضعی به انسان دست داده و اعمال و رفتاری انجام می‌دهد که عبادت نام دارد و از این حالت انقیاد و تسلیم حاصل می‌گردد. مثل شتری که کنه و کک بدن او را می‌خورد، وقتی بدن او را می‌خارانند، حالتی شبیه تسلیم نسبت به صاحبش پیدا می‌کند و به قول علامه طباطبایی رحمه‌الله انسان خاشع و منقاد شبیه همین حالت را نسبت به خداوند متعال دارد. این احساس او با درک عظمت و احساس حقارت همراه است.

محبت: ممکن است در اثر معرفت و درک عظمت الهی حالتی دیگر در انسان به وجود بیاید که قلباً درک کند، خداوند متعال دارای صفات کمالیه و منشاء همه‌ی جمال‌ها و خوبی‌هاست و او را دوست بدارد.

محبت دو نوع است: محبت‌های ظاهری که به لحاظ ملایمت ظاهر محسوسِ آن چیز با تمایلات و مطبوع طبع خویش،مورد توجه و پسند وی قرار می‌گیرد یا این که نوع دیگری از کمال‌های نامحسوس و غیر قابل رؤیت است مثل درک سخاوت و درک حقیقت وجود که همه‌ی موجودات را دوست می‌دارد که نهایت آن، درک ذات حق تعالی است که هر چه معرفت انسان بیشتر باشد محبت او نسبت به خداوند بیشتر

است.

در واقع هر چیزی که در عالم به گوهر وجود آراسته شده باشد به مقدار درجه‌ی وجودیش به خداوند متعال ارتباط دارد و از آنجا که خداوند متعال همه عالم را در نهایت نظم و انسجام آفریده است، پس همه‌ی موجودات زیبا هستند، چون زیبایی به معنی نظم و تناسب وجودی است که با گفته‌های پیشین در همه‌ی موجودات وجود دارد. در این صورت هر موجودی محبوب خداوند است و لازمه‌ی آن این است که حتی افراد شقی هم محبوب خدا باشند. آیا این‌گونه است؟

در پاسخ باید گفت: به لحاظ آفرینش خداوند آری، همه محبوب خدایند و خداوند رحمان است و به همه فیض می‌رساند و حتی حضرت موسی علیه‌السلام را به سوی فرعون می‌فرستد که ادعای خدایی کرده بود؛ ولی از طرف دیگر، مرتبه عالی‌تر محبت در جایی حاصل می‌شود که فرد از خداوند متعال اطاعت کرده و خداوند را بر مساکن و همسر و فرزند و پدر و مادر ترجیح دهد.

راه تحصیل محبت

راه اول درک کمالی در محبوب و تفکر و تعمق در آن کمال است. راه دیگر این است که انسان به محبت‌هایی که تا به حال از محبوب دیده فکر کند تا محبتش نسبت به محبوب افزایش یابد.

عوامل ضعف محبت خداوند

محبت‌های مزاحم دیگر، غیر از خدا که انسان آنها را مستقل تصور می‌کند، اگر مزاحم با ترتیب اثر دادن به محبت خدا باشند مضر هستند، ولی اگر به این حد نباشد برای مؤمنین عادی اشکال ندارد. پس معلوم می‌شود عدم محبت برخی به خداوند متعال به خاطر وجود نقص یا عامل مشمئز کننده در خداوند نیست. کسانی که گاهی خود را بر سر دو راهی می‌بینند احساس می‌کنند محبت خدا محبت دنیاییشان را از آنها می‌گیرد، برای همین نسبت به خدا عداوت پیدا می‌کنند. مثل کسانی که غرق در تنعمات مادی و لهو و لعب هستند و تصور می‌کنند دوستی خداوند متعال عاملی می‌شود که عیش آنها را به هم می‌زند یا افرادی که ایمان ضعیفی دارند و دچار مصیبتی می‌شوند یا آنهایی که هنگام مرگ چون امور دنیایی را دوست

می‌دارند، تصور می‌کنند خدا آنها را از محبوبشان که دنیا باشد جدا می‌کند و به همین دلیل نسبت به خداوند متعال عداوت پیدا می‌کنند.

آثار روانی معرفت به افعال الهی

حالت شکر و سپاس: این حالت به گونه‌ای است که فرد نعمت‌های خود را از خداوند متعال بداند و به این حقیقت برسد که خداوند می‌تواند نعمت‌ها ار از او بگیرد یا بر اثر شکر آن را هم چنان ادامه دهد. این حالت از توجه به منعم حاصل می‌شود. «وَ إن تَعُدُّوا نِعمَةَ اللهِ لَا تُحصُوها» (سوره ابراهیم، آیه۳۴)

عبادت و بندگی: این حالت در افراد گوناگون متفاوت است: گاه به خاطر ترس از جهنم است که این عبادت بردگان است و گاه به خاطر امید ثواب و رسیدن به بهشت است که این هم عبادت تاجران است. اما گاه عبادت و بندگی مرتبه‌ی بالایی دارد که به قصد تقرب به خداوند متعال انجام می‌شود که برای همه مردم شناخته شده نیست و گروه اندکی از اولیاء خدا به آن نائل می‌شوند.

این مرتبه‌ی سوم هم خود مراتبی دارد و بالاترین مرتبه همان است که حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «وَجَدتُکَ اَهلاً لِعِبَادَتِک». چنین فردی با شناخت عظمت الهی احساس خضوع می‌کند و بعد از آن به شکل خاص عبادت که نماز است، روی می‌آورد و در مرتبه دوم عبادتی که به خاطر دوستی خداوند باشد، این عبادت ارزشمند است و درجه سوم و ارزشمندتر این است که انگیزه‌ی آن شکرگزاری در برابر خداست و این هر سه انگیزه از سطح افراد عادی بالاتر است.

خوف و رجاء: هر دو مربوط به آینده است، یکی خوف است که حالتی است ناشی از شناخت خدا، از این جهت که می‌تواند نعمت را از انسان بگیرد و از نعمت‌های اخروی محروم سازد. رجاء حالتی است ناشی از شناخت خدا به این لحاظ که قادر است نعمت‌های دنیوی را ادامه دهد و از نعمت‌های اخروی نیز برخوردار سازد. این هر دو نقش تربیتی بالایی در انسان دارد.

نقش تربیتی این ملکات نفسانی از دیدگاه قرآن

آیاتی که نشان می‌دهد سعادت ابدی از آن کسانی است که خوف و

خشیت دارند، دسته‌ی دیگر آیاتی است که خوف و خشیت را شرطی برای پذیرش دعوت انبیاء وهدایت الهی و تأثر از انذارهای آسمانی می‌داند. آیات دیگر، خشیت را با تعبیرهای گوناگون عامل انجام و شتاب در کار خیر دانسته یا در جایی دیگر می‌فرماید جز از خداوند از کسی نباید ترسید.

واژه‌هایی دیگر هم شبیه به همین واژه در قرآن کریم آمده است مثل «رَهب» و «اشفاق» که ثمره خشیت است و واژه‌ی «وَجِل» که این حالت در صورت معرفت به یگانگی خداوند، در دل به وجود می‌آید.

نکته‌هایی در مورد خوف و خشیت

الف) خوف مربوط به آینده است.

ب) خوف بر امور نامطلوبی تعلق می‌گیرد که متعلَّق آن تلخ کامی و محرومیت است.

ج) رجا در مقابل خوف است، البته از نظر معنایی دقیقاً مقابل آن قرار ندارد.

در آیات قرآن، منشاء ناامیدی غفلت از خداست و رجاء حالتی است که از معرفت حاصل می‌گردد. رجاء از یک سو، معلول شناخت است و از سوی دیگر در اثر ضعف معرفت از بین می‌رود.

معنی دوم رجاء به طور کلی انتظار چیزی است که به نفع یا ضرر انسان است. به طوری که در قرآن هم چنین امری وجود دارد که امید لقاء در قرآن برای مؤمنین و غیر مؤمنین به کار رفته است. رجاء برای الله یا آخرت احتمالاً صرف انتظار یا صرف وقوع و تحقق قیامت است.

خوف و رجاء از حرکات ضروری است که سالک مسیر حق باید هر دو را داشته باشد که در صورت نبود آنها یا یکی از آنها تأثیر ناخوشایند خود را بر رفتار وی و سعادت می‌گذارد. علاوه بر آن باید این دو متعادل باشد و هر دو باید در دل مؤمن مساوی باشد. خوف و رجاء دو حالت وجودی است و هیچ یک به معنی نفی دیگری نیست.

خشوع که با خوف و خشیت به کار می‌رود به معنی دل شکستگی است و حالتی شبیه منعطف بودن دل را می‌رساند. آیات الهی نیز مردم را به این امر تشویق می‌کند و تبعیت و تواضع داشتن در برابر

آیات را از آنها طلب می‌کند و قساوت قلب را به شدت مذمت می‌کند.

از آیات قرآن کریم بر می‌آید که خشوع و قساوت قلب تا حدی اختیاری است و با آماده کردن مقدمات و انجام کارهای خاص این حالت در دل انسان پدید می‌آید. در آیات دیگر خشوع را از آن کسانی می‌داند که معرفت دارند و در آیه دیگر آن را مایه رستگاری انسان معرفی می‌کند و یا خصوصیات کسانی را که با شنیدن آیات قرآن مو بر بدن شان راست می‌شود، بیان می‌فرماید.

برخی از آیات قرآن کریم از استکانت و زاری مؤمنین سخن به میان می‌آورد که در پی خوف و خشیت حاصل می‌گردد. تضرع در واقع از قلب ایجاد می‌شود و بعد به اعضای انسان سرایت می‌کند. این حالت نوعی احساس کوچکی و درماندگی در انسان است که منشاء گریه می‌گردد.

قرآن کریم هم به این مطلب اشاره دارد و می‌فرماید در زمان ارسال پیامبران برای این که دل‌های مردم نرم شود، سیل و زلزله و بلایای دیگر بر سر آنها نازل می‌کرده تا با تضرع و گریه به سمت خداوند برگردند و دل‌های آنها نرم شده وآیات الهی را بپذیرند.

حال اگر سؤال شود چرا برخی با این بلایا باز هم به خود نمی‌آمدند؟

در پاسخشان باید گفت علت آن توجه به امور دنیوی و مادی است و به همین دلیل به امور معنوی کم توجهی می‌کنند. مثل کسانی که پرخوری و پر خوابی می‌کنند و همین امر باعث می‌شود نه تنها از آخرت و مسائل معنوی دور می‌شوند، بلکه احساسات لطیف هم از آنها دور می‌شود. همین امر موجب شده که خداوند متعال از راهبان مسیحی که به لذت‌های مادی دل نمی‌بستند، ستایش کند؛ چون آنها به لذت‌های مادی دل نمی‌بستند تا احساسات آنها زنده بماند.

بر عکس آنها از یهود مذمت می‌کند که می‌گفتند: «یَا مُوسی لَن نَصبِر عَلَی طَعَامٍ وَاحِد» (سوره بقره، آیه۶۱) چنین روحیه‌ای در یهود باعث می‌شود که آنها اهل گریه و اشک نباشند و همه احساسات خود را به کلی از دست بدهند.